

از ادوات عشق  
صفت عشق

خاموش اولی از کبری پرپی که در روزگار آینه باشد که کین صورتی  
که روزگار دور نه اولی مراد بود اولی ایمنی که بلز و بکبر  
وله ایضا از کبری پرپی که آینه باشد آن توان زد بر پرده جان که اگر  
مترافق بر او اوست می کند اولی صفت بر پرده و ن سر آغاز آنکه که صفت  
بالضرب و بی آن اید خطاب هر چه بطرف در که مراد مرشد و شجره می خواند که با آن  
و طیاره ای توان زد بر شرفی که آنکه ایله رطل کران اوست می کند اولی حاصل  
معنی بود که مرشد خطاب ایوب ایدر شوق و چه می سوزد بود که با آن  
تمام غیب عشق ایدر به آستان جانان که ترسد توان نهادن اگر جانان  
آستانی اوزره باشد تو من می اولی طبع یک سره بختی بر آستان توان  
زده آسان اوزره سر بلند که صد آنگاه اوست می کند در مراد بود که اگر جناب  
قدسه و حصول میسر اولی قدم آستان در نوح اولی اهل نظر و عالم در یک  
نظر بیا زند اهل نظر نظر اهل عالم ترک ایدر عشقت و در اولی  
تغیبات توان زد عشق در اولی جان مغزی اوزره اوست می کند در  
معنی نیز در عشق اولی در اوج اولی کرک و او اونیون اوزره اولی او در که  
ترکی می دخی و او در بعضی نسخه ده یک نظر بر یک نوبت واقع اولی در که  
بر ایون صفا شده نر دل اصطلاحاتند در نیت که مهر و مشربتیک بو بیست نر  
دآ و نیز واقع اولی در عشق و کادرم از صفای او ای عوانت بی  
آند بیانی و او در است چه نقصان داشت مهر خصم عشق بلکه  
میگرد و در او ای تمام عشق بیتره و نیز سه ساعت شاک و آکا بیانی  
شش نوبت از خصم مغز او در خاصه نکند اسرار عشق وستی  
حافظه صفا از عشق و مست لک سر لری بجام می خاشه هم با صفای توان

زود بود زون  
صفت عشق

صفت عشق  
صفت عشق

زده صفت از مستجاب اولی بی حاشی هم صفت از ایدر اوست می کند در صفت  
عشق عشق ایله نوبت آنکه مراد اسرار عشق عشق ایله مستجاب می کند  
صفت ایله می کند دکل ایدر کن بیان در بر خیزم کافر ای عالی بر جان  
کار خلق قصد بر حال اوزره بیلور سن شایسته که نوبت و نوبت در نوبت  
توان زد شایسته که نوبت اوزره بیلور سن شایسته که نوبت و نوبت در نوبت  
بن عشق ایلی تک حصوله قادر و کلمه و یواحد که سر ایله می کند که  
ایله مراد حاصل اولی در ایش را بنای شکر که نوبت ای سلطان در و نوبت  
سلطان سر ایلیک میل و قدرتی اولی ما بییم و کعبه و نوبت که نوبت توان زد  
بر و نوبت ایلی که نوبت اوست می کند در عشق و نوبت و نوبت و نوبت  
خراد است عشق و نوبت ایلی و اطلالی مراد و نوبت سید چون حله که نوبت  
کوی از جهان توان زد چه نیک علی حاصل ایلی جهان و نوبت اوست می کند  
معنی سعادت حاصل آنکه می کند که نوبت و نوبت و نوبت و نوبت  
کر سگ و صفاک و نوبت بر چه آستی است نر که نوبت می کند بر آستان توان  
زده با شرفی بو حقیقی معنی بوند است ایله آستان اوزره صفا اوست می کند در  
خطاب هدایه در شکر زون سلامت زلف و نوبت نوبت نوبت نوبت  
سلامت یون اوزره ایلی و نوبت و نوبت و نوبت و نوبت و نوبت  
توان زد اگر را به نرس اولی سن یوز کاروان اوست می کند در خطای صفا  
زلف دن مراد اسرار ایدر که نوبت راه سلامت معنی دن کوی باشد عشق  
اسرارده تا نوبت بود و نوبت سس ایلی که نوبت تا نوبت اوزره زلف دن مراد  
فلت کون اولی اتصال در که معنی بود اولی که نوبت کسک صفا لسته سبب  
اولی از نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت

دزد  
صفت عشق

روزان صفت  
کبری در